

اغراض ثانوی جملات خبری در حکمت‌های نهج البلاغه

رمضان رضائی \*

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۰۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۴

چکیده

علم معانی یکی از شاخه‌های مهم علوم بلاغی است و نقش مهمی در بیان کلام ایفا می‌کند و به عنوان ابزاری مهم برای تجزیه و تحلیل کلام و فهم معنای نهفته در ورای عبارت است. در این میان اغراض ثانوی جملات خبری و انشائی جایگاه مهمی در علم معانی دارد و یکی از شگردهای بلاغت و عمق دادن به ابعاد ادبی کلام است. نهج البلاغه و حکمت‌های آن مشحون از جملات خبری است در این میان اغراض و معانی بلاغی خبر نیز خود نمایی می‌کند. به تعبیر دیگر گوینده برای افزایش ساختار بلاغی متن، از ساخت خبر برای معانی بلاغی و اغراض ثانوی نیز استفاده می‌کند و اغراضی چون ترغیب، تحذیر، فخر، امر، نهی و غیره را با استفاده از ساختار خبر به مخاطب منتقل می‌کند. این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش است که کدام اغراض ثانوی خبر در حکمت‌های نهج البلاغه به کار رفته و هدف از آن چیست؟ برای پاسخ به این پرسش از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده و تلاش بر این بوده که معانی بلاغی و اغراض ثانوی جملات خبری در منتخبی از حکمت‌های نهج البلاغه تبیین شود تا جنبه فصاحت و بلاغت کلام امام علیه السلام بر مخاطب روشن شده و ابعاد اغراض ثانوی جملات خبری روشن گردد؛ همچنین در فهم و تحلیل هر چه بیشتر این حکمت‌ها گامی برداشته شود. یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که اکثر حکمت‌های نهج البلاغه از نوع خبری است و اغراضی چون ترغیب، نهی، نکوهش و تشویق بیشترین بسامد را دارا هستند.

واژگان کلیدی:

امام علی علیه السلام، نهج البلاغه، حکمت، بلاغت، علم معانی.

## ۱. مقدمه

یکی از منابع مهم و مورد توجه اسلامی، نهج البلاغه است. اهمیت نهج البلاغه به قدری است که آن را اَخ القرآن لقب داده‌اند. این امر با توجه به دارا بودن مضامین اخلاقی — تربیتی فراوان و نیز دارا بودن بسیاری از ویژگی‌های قرآن و تاثیر پذیری از آن است. یکی از این ویژگی‌ها بلاغت لفظ امام است که در سراسر نهج البلاغه مشهود است. کلام امام به عنوان کلام یکی از فصحای عرب، الگو و اسوه برای سخنوران و خطیبان می‌باشد؛ چرا که عظمت و بلاغت سرشار و زبان آوری امام آن قدر متعالی است که در زمان حیات ایشان حتی مورد قبول دشمنانی چون معاویه بود. (مطهری، ۱۳۹۱، ص ۱۹) این مجموعه که «فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق» است، حاوی اندیشه‌ها و افکار والا و متعالی آن حضرت در حوزه‌های مختلفی از قبیل دینی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و غیره می‌باشد. بنابراین لازمه شناخت دقیق‌تر و بهتر محتوای کلام آن حضرت، واکاوی و تحلیل کلام با استفاده از ابزارها و متدهای مختلف تحلیل کلام است تا شیفتگان حق و حقیقت بهتر بتوانند از این چشمه جوشان استفاده کنند.

## ۲.۱. بیان مسأله

علم معانی یکی از علومی است که حاوی ابزاری برای واکاوی و تحلیل کلام می‌باشد. در علم معانی از جملاتی صحبت می‌شود که در معنای اصلی خود به کار نمی‌روند؛ اما ابزار و قرینه‌ای برای دلالت بر معنای غیر اصلی یا ثانوی وجود ندارد؛ بنابراین برای رسیدن به معنای ثانوی باید در اوضاع و احوال و قرائن حالی و مقامی تعقل کرد و از اقتضای حال کمک گرفت. بر این اساس در حکمت‌های نهج البلاغه نیز جملات در بیشتر مواقع در معنای اولیه خود به کار نرفته‌اند بلکه در اغراض ثانوی و مجازی کاربرد دارند، که به وسیله آن امام مقصود خویش را بیان داشته‌اند. جملات می‌تواند چندین معنا داشته باشد که یکی از آنها مناسب با مقصود متکلم است و او معنا را مطابق با غرض خویش بر می‌گزیند و غرض او از بیان جملات، معنا یا کاربردی خاص به جمله می‌بخشد.

سوال اصلی این جستار این است که کدام اغراض ثانوی خبر در حکمت‌های نهج البلاغه به کار رفته و بیشترین بسامد از آن کدام غرض است و هدف از آن چیست؟ برای پاسخ به این پرسش از روش توصیفی — تحلیلی استفاده شده است. از این رو پژوهش حاضر کوششی برای تبیین اغراض ثانوی یا معنای نهفته در ورای جملات خبری حکمت‌های نهج البلاغه است. از طرفی آشنایی بیشتر محتوای نهج البلاغه و روح کلام امام به عنوان یک ضرورت است.

### ۳.۱. پیشینه پژوهش

تاکنون حکمت‌های نهج‌البلاغه از جنبه‌های مختلف مورد توجه پژوهشگران بوده‌است. در این مقاله به آن دسته از پژوهش‌هایی اشاره می‌شود که جنبه ادبی - بلاغی دارند از طرفی جملات خبری نیز اهتمام پژوهشگران را به خود جلب کرده است لذا به برخی موارد اشاره می‌گردد.

۱- مینا جیگاره و زهرا صادقی، ۱۳۹۶، روابط بینامتنیت حکمت‌های نهج‌البلاغه با آیات قرآن، مجله سفینه، شماره ۵۶، در این مقاله به تناس بین حکمت‌ها و قرآن پرداخته شده و به سه نوع از تناس اشاره شده است. تناس اجترار، تناس امتصاص و حوار.

۲- یدالله رفیعی، ۱۳۹۴، استعاره و تمثیل در کلمات قصار نهج‌البلاغه، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، در این کتاب استعاره و تشبیه در کلمات قصار به طور کامل بررسی شده است. ۳- ریحانه ملازاده و فرزانه رحمانیان، ۱۳۹۵، هنر سازه تکرار و دلالت‌های معنایی آن در حکمت‌های نهج‌البلاغه، مجله پژوهش‌های نهج‌البلاغه، شماره ۵۱، در این مقاله ابتدا جایگاه آرایه تکرار در نقد قدیم و جدید بررسی شده سپس نمونه‌هایی از تکرار در حکمت‌های نهج‌البلاغه استخراج شده و به نکات نحوی و بلاغی آنها اشاره شده است. محورهای تکرار در این مقاله در سه سطح، حرف، کلمه، عبارت و جمله بوده است.

۴- حمید طاهری و عاطفه حسنیها، ۱۳۹۹، اغراض ثانوی جملات خبری در تاریخ بیهقی، مجله نثر پژوهی ادب فارسی، شماره ۴۷، در این مقاله پس از بحث و بررسی خبر و جایگاه آن به اغراضی چون امر، تحذیر، آسودگی، تشویق، توصیف، بشارت، نهی، تذکر و هشدار در کتاب تاریخ بیهقی پرداخته شده است.

۵- اسماعیل تاج‌بخش، ۱۳۹۰، معانی ثانوی جملات خبری در آیاتی از سوره بقره، مجله سراج منیر، شماره ۴، در این مقاله ابتدا اسلوب خبر و انواع خبر و موکدات آن مورد بررسی قرار گرفته سپس مصادیقی از معانی ثانوی خبر از سوره بقره استخراج و تبیین شده است.

۶- عقید خالد حمودی العزاوی، بی‌تا، أسالیب الخبر و أغراضه فی الحدیث الشریف، صحیح البخاری أنموذجا، مجله مداد الآداب، شماره ۱۱، در این مقاله نیز ابتدا به خبر و انواع و أغراض آن پرداخته شده است. سپس اغراض مجازی خبر از قبیل ترغیب، ترهیب، نهی، دعا و غیره در حدیث نبوی بررسی شده است.



بررسی‌های نگارنده بیانگر آن است که اغراض ثانوی جملات خبری در حکمت‌های نهج البلاغه تازگی دارد و مسبوق به سابقه نیست.

#### ۱.۴. ضرورت و اهمیت پژوهش

علم معانی، دانشی است که با آن، شناخت حالات گوناگون کلام برای هماهنگ شدن با حال شنونده یا مخاطب میسر می‌گردد. به تعبیر دیگر، سخنور بلیغ، سخنش را به میزان آگاهی شنونده و برابر با اندیشه مخاطب و اندازه شوق او یا عدم اشتیاقش ادا کرده و مقصودی خاص را منظور دارد. یکی از روش‌های بیان در علم معانی ایراد جمله به صورت خبریه است. به بیان دیگر یکی از شاخه‌های علم معانی بررسی اسلوب خبر و جمله خبریه است. تحقیق در جملات خبری و ارزش بلاغی خبر در حکمت‌های نهج البلاغه برای نشان دادن جنبه بلاغی این اثر گرانسنگ و نیز قدرت بالای فصاحت و بلاغت کلام امام است. این پژوهش کاربردی برای نشان دادن و اثبات برخی نظریه‌های بلاغی، لازم و کارساز است. چون حکمت‌های نهج البلاغه تنها یک سری کلام تربیتی — اخلاقی نیست بلکه به عنوان یک متن و نمونه ادبی حائز اهمیت است. امام در ورای این جملات خبری دغدغه‌ها، توصیه‌ها، نگرانی‌ها، امید و ناامیدی و بسیاری از اغراض دیگر را قرار داده است و همه اینها بر ضرورت پژوهش دلالت دارند.

#### ۲. بحث و بررسی

یکی از مسائل مهم و مورد بحث در علم معانی، کلام است. بلاغت پژوهان، کلام را به خبر و انشا تقسیم کرده‌اند. مراد از خبر آن است که احتمال صدق و کذب داشته باشد. (میرد، ۱۹۹۴، ج ۳، ص ۸۹) در کنار صدق و کذب، برخی معتقدند که دلالت جمله با توجه به خود جمله از دو جنبه است: اول دلالت قطعی و احتمالی و دوم دلالت ظاهری و باطنی (صالح السامرائی، ۱۹۸۷، ص ۱۷) بر این اساس، جمله در دلالت قطعی یک معنی واحد دارد و در دلالت احتمالی بیش از یک معنی واحد. در دلالت ظاهری آنچه ظاهر لفظ افاده می‌کند، مقصود است و در دلالت باطنی معنی از طریق مجاز و کنایه و غیره فهمیده می‌شود.

اما اهتمام به مخاطب مدار اصلی بلاغت است و مقصود اصلی از ایراد کلام همان مخاطب می‌باشد که اقتضای حال او باعث شده کلام بدان صورت ایراد گردد. «مقتضای حال مقتضای واحدی نیست مقتضای احوال است.» (الخطیب، ۱۹۶۴، ج ۲ ص ۲۹۱) مراعات مقتضای حال پیش از آن که یک مسأله معنوی باشد که هدفش رساندن معنی به ذهن مخاطب است، یک مسأله اسلوبی و زیبا



شناختی است. در سبک شناسی خطاب، شکل جمله چه اسمیه باشد چه فعلیه از اهمیت برخوردار است. در زبان عربی اخبار با فعل اخص تر از اخبار با اسم است. به بیان دیگر جمله فعلیه در تعبیر و بیان کلام نقش اصلی و اساسی دارد؛ چرا که در جمله فعلیه صحبت از حدوث است، در صورتی که جمله اسمیه به طور عمده دلالت بر ثبوت می‌کند و باعث از بین رفتن شک و تردید می‌گردد.

سکاکی انواع خبر را به سه دسته تقسیم کرده است: اولی: ابتدائی، و آن خبری است که عاری از ادوات تاکید باشد و برای مخاطبی که خالی الذهن است القا می‌گردد. دومی: طلبی، که دارای یک تاکید می‌باشد و برای مخاطبی القا می‌شود که دچار شک و تردید شده است. و سومی: انکاری است که دارای چندین تاکید است و برای مخاطبی که منکر خبر است، القا می‌گردد. (سکاکی، ۱۹۸۷، ص ۱۷۱) اما بسیاری از مواقع، خبر بر خلاف مقتضای ظاهر و خلاف حال مخاطب القا می‌گردد. در این صورت ممکن است کلام طلبی یا انکاری برای مخاطب خالی الذهن، کلام ابتدائی یا انکاری برای مخاطب مردد و کلام ابتدائی و طلبی برای مخاطب منکر به کار رود.

هر خبری در کنار انواع، دارای اهداف و اغراضی است. هدف اولیه و اصلی از ایراد جملات خبری، منتقل کردن پیام (اخبار) به مخاطب است. مخاطب در برابر پیامی که دریافت می‌کند دو حالت بیشتر ندارد: نخست این که مخاطب از پیام متکلم آگاه نباشد، در این صورت از گفتار او بهرمنند می‌شود و فایده‌ای به او می‌رسد که در این حالت از پیام، گفتار متکلم را فایده خبر می‌نامند. دوم: اما اگر مخاطب از پیام گوینده آگاهی داشته باشد، در این حالت، پیام سخن متکلم را لازم فایده خبر گویند. (اله‌اشمی، ۱۴۱۳، ص ۵۴) خبر در کنار اغراض اصلی، دارای اغراض ثانوی و معانی بلاغی فرعی است. این اغراض محدود نبوده بلکه دریافت آنها به ذوق سلیم بستگی دارد و از قرائن و ساختار کلام فهمیده می‌شود. در این حالت، گوینده ضمن خبری که می‌دهد نه در صدد افاده حکمی است و نه در صدد اظهار اطلاع خود از امر مورد وقوف مخاطب؛ بلکه مفاهیم و مقاصد دیگری را در بیان جمله خبری دنبال می‌کند که این مفاهیم و معانی تحت عنوان «مقاصد ثانوی خبر» در دانش معانی مورد بررسی قرار می‌گیرند. به عبارت بهتر مراد از معانی در این علم، معانی ثانوی و مقاصد بلاغی است که گوینده به خاطر القای آن، ساختار خبری یا انشایی خاصی برای کلام خود بر می‌گزیند. این مقاصد ثانوی گاه احساساتی نظیر شادمانی، اندوه، حسرت و فراغ و آرامش و گاه اعمالی نظیر توییح، ملامت، مدح و ستایش، تشویق و ترغیب و گاهی حالاتی نظیر اظهار ضعف

و بیچارگی، تفاخر، طلب و استرحام است و زمانی چند غرض با هم می‌باشد. باید توجه داشت که بسیاری از منابع قدیم بلاغت به این معانی ثانوی اشاره‌ای نکرده‌اند.

#### اغراض ثانوی در منابع بلاغی

کتاب اغراض	جواهر البلاغه	مختصر المعانی	معالم البلاغه	معانی همایی	اصول بلاغت	معانی شمیسا	علوی مقدم
ضعف و ناتوانی	*		*	*	*		
استرحام	*		*	*		*	*
تحسر	*		*		*		
تویب و ملامت	*					*	*
تحریک همت مخاطب	*				*	*	*
فخر	*				*		
تحدیر	*				*		
تشویق			*		*	*	*
اظهار شادی			*	*	*	*	*
اظهار اندوه			*	*	*		*
بشارت						*	
آسودگی							
آگاهی از حقیقت امری					*		
جلب توجه					*		
تحقیر					*		
وقوع امری با شکوه					*		
اظهار شکایت					*		
ندامت					*		
تفاوت مراتب دو کار					*		
اظهار فروتنی					*		
مژده بر وقوع امری					*		



## ۱.۲. تشویق و ترغیب

تشویق و ترغیب بیشترین بسامد را از اغراض ثانوی خیر در حکمت‌های بررسی شده داراست. درباره تشویق گویند: «ارائه یک محرک خرسند کننده به دنبال یک رفتار مطلوب برای افزایش و تقویت آن رفتار» است. (سیف، ۱۳۸۳، ص ۲۴۶) مسأله تشویق همواره به عنوان عامل باز دارنده تخلف مطرح بوده است در آموزه‌های دینی بدان تأکید شده است. این امر از طرف خداوند شامل بندگان خاص او نیز شده و سعادت و لذت بردن از زندگی دنیوی و اخروی و دیدن جزای خوب اعمال، از پی آمدهای تشویق می‌باشد. در نهج‌البلاغه مسائل تشویق بیشتر اشاره به ابعاد رفتاری و گفتاری دارد. بعد رفتار آن مربوط به اعمال و رفتارهای موافق با عرف و شرع و قانون حکومت اسلامی دارد و باید در حد و اندازه و متناسب با عمل صورت گیرد. بعد گفتاری هم مربوط به مدح و ستایش می‌باشد. (مردانی، ۱۳۹۰، ص ۱۵۳) در یکی از حکمت‌های نهج‌البلاغه آمده است: *أَعْجَبُ النَّاسِ مَنْ عَجَرَ عَنِ الْإِخْوَانِ، وَأَعْجَبُ مِنْهُ مَنْ صَبَّحَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ.* (حکمت/۱۲): ناتوانترین مردم کسی است که نیروی به دست آوردن دوستان ندارد، و ناتوانتر از او کسی است که دوستی به دست آرد و او را ضایع گذارد. ابن میثم بحرانی در این باره گوید: «در عبارت، ترغیبی بر اخلاق پسندیده است، زیرا دوستان جز با اخلاق کریمه فراهم نیابند. و امام علیؑ فرد ناتوان از دوستیابی را از آن رو ناتوانترین مردم، دانسته است که دوستیابی، نه به صرف نیروی بدنی نیاز دارد و نه به اعمال نیروی عقلی، بلکه تنها به اخلاق خوب و حسن رفتار و برخورد با گشاده رویی و چهره باز، نیازمند است. و این امور هم در بیشتر مردم، طبیعی و آسانترین کار برای آنهاست» (ابن میثم، ۱۳۷۵، ج ۴۱۶/۵) در حکمتی دیگر، امام قناعت را به منزله گنجی با ارزش، گوهری پر سود، دری گرانقدر و فضیلتی پر بها معرفی نموده و می‌فرماید: *الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْقُذُ* (حکمت / ۵۷): قناعت مالی است که پایان نیابد. امام در این حکمت، افراد را ترغیب به قناعت می‌کند و به نقش بسیار ارزنده و تاثیر و اهمیت فراوان قناعت پیشگی در همه ابعاد زندگی تصریح می‌نماید. ایشان قناعت را گنج و مالی معرفی می‌کند که هرگز با مصرف کردن پایان نمی‌پذیرد و همیشه جاوید باقی می‌ماند و انسان‌های قانع و قناعت پیشه همواره ثروتمندترین و داراترین افراد جامعه هستند.

امام با ترسیم حیات طیبه و نشان دادن راه وصول به آن، از روش‌های گوناگونی به منظور ایجاد انگیزه در انسان برای وصول به هدف بهره برده و در حکمتی اخلاقی - اجتماعی انسان‌ها را این چنین به عفاف و سپاسگزاری ترغیب و تشویق می‌کند: *الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ*



زِيْنَةُ الْغَنِيِّ. (حکمت/۶۸) پارسایی زیور درویشی است، و سپاس زیور توانگری. فقیر در معرض آفات مختلفی قرار دارد: اظهار حاجت توأم با ذلت، دست بردن به سوی اموال حرام، ناسپاسی در برابر خداوند و مانند اینها. اما اگر خویشتن دار باشد نه دست حاجت به سوی لثیمان می برد و نه عزت نفس خود را زیر پا می گذارد، نه آلوده حرام می شود و نه زبان به ناشکری می گشاید، بنابراین عفت به معنای خویشتن داری، زینت فقر است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۳/۱۲۹)

از دیگر سجایای بارز اخلاقی که در حکمت‌های نهج البلاغه بدان‌ها تشویق و ترغیب شده است، حلم، خرد، فضل، مروت، راستی، شجاعت داشتن، بزرگی نفس، سماحت اخلاق، خویشتن داری، زیرکی، عدالت و غیر اینهاست.

## ۲.۲. نهی

جملات خبری گاهی بیانگر معنای ثانوی با مفهوم نهی هستند یعنی گوینده با به کار بردن این گونه جملات مخاطب خود را از انجام دادن کاری منصرف می‌کند و به شکل غیر مستقیم از او می‌خواهد تا کاری را انجام ندهد. از جنبه روان‌شناختی هم تأثیر چنین امرهای از امر مسقیم (امر با صیغه فعل) بیشتر است. در بررسی‌های انجام شده مشخص گردید که بعد از غرض تشویق و ترغیب، غرض ثانوی نهی در مرتبه بعد قرار دارد و بیشترین بسامد را بعد از آن برخوردار است. از آنجا که عمده موضوعات حکمت‌های نهج البلاغه را مسائل مربوط به زندگی دنیوی و اخروی تشکیل می‌دهند و قسمت عمده این مسائل جنبه اخلاقی - تربیتی دارند؛ لذا طبیعی است که بخشی از حکمت‌ها دارای غرض ثانوی نهی باشند تا بدین وسیله امام، افراد جامعه خویش و حتی نسل‌های بعدی را از انجام برخی امور ناپسند و نا مطلوب باز دارند. به عنوان مثال در یکی از حکمت‌ها می‌فرماید: مَنْ جَرَى فِي عِنَانِ أَمَلِهِ، عَثَرَ بِأَجَلِهِ. (حکمت/۱۹) هر که همراه آرزوی خویش تازد، مرگش به سر در اندازد. «امام با یادآوری از هم گسستن آرزوها به وسیله مرگ، از زیاده روی در آرزو داشتن برحذر داشته، و کلمه عنان را به ملاحظه شباهت آرزو به اسب سواری و لفظ جری را برای شتافتن در راستای طول آرزو، و کلمه عثار را برای خودداری از سرعت، استعاره آورده است، به دلیل فرا رسیدن مرگ و موانع شتاب از قبیل لغزش دونده در اثر برخورد با مانعی همچون سنگ و غیره.» (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵، ج ۵/۴۲۱) یکی از نقاط ضعف انسان که مبدأ و منشأ بسیاری از بیماری‌های نفسانی او می‌گردد طول امل و یا آرزوهای طولانی است. در منابع اسلامی زیاد به این موضوع پرداخته شده و اولیاء الهی



نسبت به آن هشدار فراوان داده اند و از خطرات و مضرات آن فراوان سخن گفته‌اند. البته اصل وجود آرزو برای انسان، نعمتی است از جانب خدا، چراکه اگر آرزویی نبود بسیاری از تلاش و کوشش‌های بشر رو به خاموشی می‌گذارد و اساس زندگی انسانی به قعر درّه نابودی و انحطاط سقوط می‌کرد. ولی باید مراقب بود که آرزوهایی که انسان را به حرکت و تلاش وا می‌دارد از حدّ معقول و خدایسند خود فراتر نرفته و انسان را به منجلاب محبت دنیا گرفتار نسازد. لذا امام از داشتن چنین آرزوی نهمی می‌کند.

امام در حکمتی دیگر با نهمی از فرصت سوزی چنین می‌فرماید: **إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ، غُصَّةٌ.** (حکمت/۱۱۸) از دست دادن فرصت اندوهی گلوگیر است. امام در این گفتار بسیار حکیمانه به همگان توصیه می‌کند که از فرصت‌ها استفاده کنند و فرصت سوزی نکنند. «فرصت به معنای فراهم شدن اسباب انجام کاری است، زیرا بسیاری از کارها به ویژه کارهای مهم نیازمند به مقدماتی است که گاه از اختیار انسان بیرون است. هنگامی که بر اثر پیش آمدهایی آن اسباب فراهم گردد باید هرچه زودتر از آنها استفاده کرد و به مقصد رسید، زیرا بسیار می‌شود فرصت از دست رفته هرگز باز نمی‌گردد. جوانی انسان، فراغت، نشاط کار، صحت و سلامت همه از فرصت‌هایی است که به سرعت می‌گذرد و گاه به آسانی یا هرگز باز نمی‌گردد.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۳/۲۵۳)

امام در حکمتی دیگر می‌فرماید: **الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ** (حکمت/۱۸۰) آزمند بودن، جاودان بندگی نمودن است. در این حکمت انسان از داشتن طمع نهمی شده است. حقیقت طمع، علاقه شدید به امور مادی است که در دست دیگران است و شخص طماع برای رسیدن به آن هر گونه خضوع و ذلت را می‌پذیرد و به همین دلیل همچون برده‌ای است در برابر کسی که طمع از او دارد و طماع غالباً این صفت رذیله را با خود حفظ می‌کند از همین رو امام آن را نوعی بردگی ابدی شمرده است. افراد طمع کار انسان‌های ضعیف، زبون، دون همت و فاقد شخصیت اند و چون اعتماد به نفس ندارند سعی می‌کنند از طریق وابستگی به دیگران به مقصود خود برسند.

صفات چو حرص و آز، بخل، خشم، خود رایی، خود پسندی، غفلت، افشای راز، ترس، حسد، آرزوی دور و دراز، حقد و کینه، از منهیات حکمت‌های نهج البلاغه می‌باشند.

### ۳.۲. فرا خواندن به امری

ویژگی‌ها، عملکردها، رفتارها، روابط و مناسبات انسان برخاسته از نوع نگاه و بینش و فهم و درک او از امور و مسائل است و هرچه از انسان سر می‌زند همچون شاخساران و برگ‌ها و میوه‌های



درختی است که ریشه آن در بینش‌هاست. لذا انسان همان گونه زندگی می‌کند که زندگی را می‌فهمد و آن گونه سلوک می‌نماید که در می‌یابد. امام به عنوان یک پیشوای مذهبی حقیقت زندگی را درک کرده بود و همواره مردم را به چیزی فرا می‌خواند که سعادت او را تضمین کند. ایشان با تأسی از آموزه‌های قرآنی، آنگاه که به اصلاح اخلاق راه نموده، آن را بر اصلاح بینش‌ها استوار کرده است. چنان که در حکمتی گرانسنگ می‌فرماید: لَوْ رَأَى الْعَبْدُ الْأَجَلَ وَمَصِيرَهُ، لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَعُزْرَةَ. (حکمت/۳۳۴) اگر بنده اجل و پایان آن را می‌دید، با آرزو و فریبندگیش دشمنی می‌ورزید. امام در این گفتار حکیمانه به نکته ای اشاره می‌فرماید که هرکس در آن بیندیشد و با تمام وجود باور کند از دنیاپرستی کنار خواهد رفت.

امام در آنجا که به زهد و پارسایی فرا می‌خواند، آن را بر بینش دادن و اصلاح درک و فهم استوار می‌سازد و می‌فرماید: مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا، وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا. (حکمت/۳۸۵) در خواری دنیا نزد خدا بس که جز در دنیا نافرمانی او نکنند و جز با وانهادن دنیا به پاداشی که نزد خداست نرسند. تا انسان درکی درست از دنیای نکوهیده نیابد که در واقع عبارت است از رابطه پست نفسانی آدمی با هر امری از امور عالم — چه مادی و چه معنوی — نمی‌تواند به زهد و پارسایی دست یابد و بدون این امر هر گونه زهد و پارسایی بی‌مبنا، و نوعی خود فریبی و تکلف است. (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۵، ص ۵۳) و در حکمتی دیگر این چنین به قناعت و حسن خلق فرا می‌خواند: كَفَى بِاتِّقَاعَةِ مُلْكَا، وَبِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا. (حکمت/۲۲۹) قناعت دولتمندی را بس و خوی نیک نعمتی بود در دسترس. امام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم به زبان کنایه اشاره کرده است: نخست مُلْك قناعت را برای انسان کافی می‌داند، زیرا کسی که به حد اقل زندگی قانع شود نه نیازی به خلق روزگار دارد و نه محتاج به حاجت بردن نزد این و آن، آرامشی بر وجود او حکمفرماست و لذتی را که او از زندگی توأم با قناعت خود می‌برد هیچ سلطانی از مملکت وسیع و گسترده خود نخواهد برد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۵/۴۰۷)

#### ۴.۲. فخر

یکی دیگر از اغراض ثانوی خبر فخر است. در آموزه‌های دینی تفاخر و فخر فروشی به دیگران به عنوان یکی از ردایلی اخلاقی به شما می‌رود؛ اما منظور ما در اینجا مباحثات به مکارم و محاسن اخلاقی و صفات انسانی است که امام برای تشویق دیگران و یا یادآوری جایگاه خویش به مخالفان



خویشتن را متصف به آن صفات معرفی می‌کند. امام در حکمتی بر این نکته چنین تاکید می‌کند: نَحْنُ النُّمُرُقَةُ الْوُسْطَى بِهَا يُلْحَقُ التَّالِي وَإِلَيْهَا يَرْجِعُ الْعَالِي. (حکمت/ ۱۰۹) ما تکیه گاه میان راهیم. آن که از پس آمد به ما رسد، و آن که پیش تاخته به ما بازگردد. ابن میثم می‌گوید: امام این کلمه را به صفت (الوسطی) یعنی میانه و معتدل، برای خود و خاندان خود استعاره آورده است، از آن رو که اینان رهبران حق و برای مردم در زندگی دنیا و آخرت الگوهایی در حد عدل و در بین دو طرف افراط و تفریطند، و از حق امام علیه السلام و رهبران راستین آن است که در حد اعتدال با امور برخورد کند، تا عقب مانده یعنی کوتاهی کننده مقصر در کارها به او برسد، و پیشی گرفته یعنی تندرو متجاوز از حد عدالت به سوی او بازگردد. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵، ج ۵/۵۰۳)

امام در سخنی حکیمانه می‌فرماید: مَا شَكَّكَتْ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتَهُ. (حکمت/ ۱۸۴) از آن هنگام که حق را به من نمودند در آن دو دل نگردیدم. کسی که زمینه دریافت و درک حق را دارد، همچون علی علیه السلام و استادی چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آماده سازی و تربیت او، با مدت طولانی همراهی وی با چنین استادی که امام علیه السلام داشت، محال است در امری که برهان آن را به چشم می‌بیند تردید کند و از حق محروم بماند. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵، ج ۵/۵۷۵)

و در حکمتی دیگر می‌فرماید: مَا كَذَّبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ وَلَا ضَلَلْتُ وَلَا ضُلِّلْتُ بِي. (حکمت/ ۱۸۵) دروغ نگفتم و دروغ نشنودم، و گمراه نشدم و کسی را گمراه ننمودم. اما دروغ نگفتم و گمراه نبودم آن بزرگوار، به خاطر تربیت او از کودکی به راستگویی و اخلاق پسندیده است به حدی که این صفات برای او ملکه شده و دروغگویی و گمراهی را از وی دور می‌کند و او را از این صفات ناپسند باز می‌دارد. اما این که آن حضرت را دروغگو ندانسته‌اند در اخباری که از رویدادهای آینده و علم غیب به او نسبت داده‌اند و کسی به وسیله او گمراه نشده است از آن روست که خبر دهنده آن اخبار معصوم، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله است، و عصمت با این دو مورد منافات دارد و مستلزم هدایت و عدم انحراف شخص راهنمایی شده است. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵، ج ۵/۵۷۶)

## ۵.۲. تحذیر

تحذیر به معنای بر حذر داشتن و هشدار به مخاطب درباره نادیده گرفتن و بی توجهی به امر مهمی که در برخی مواقع سرنوشت ساز است و گوینده با بیان جمله خبری، در صدد است تا مخاطب



خود را هشدار دهد و او را از انجام کاری درد سر ساز منصرف و پشیمان کند. امام در یکی از سخنان حکیمانه‌اش مردم را از برخی رفتارها چنین بر حذر می‌کند: *أَزْرَىٰ بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعِ، وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ، وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ.* (حکمت/۲) آن که طمع را شعار خود گرداند خود را خرد نمایاند، و آن که راز سختی خویش بر هر کس گشود، خویشتن را خوار نمود. و آن که زبانش را بر خود فرمانروا ساخت خود را از بها بینداخت. این میثم در شرح این حکمت گوید: *أَوَّلُ: خود را خوار کرد، آن که طمع را پیشه ساخت. این سخن جهت برحذر ساختن از طمع است که مخالف فضیلت قناعت می‌باشد، با یادآوری پیامدهای طمع، از قبیل خوار ساختن و پست کردن خود. توضیح آن که چشم طمع داشتن به مال دیگران، باعث نیازمندی بدیشان و کرنش در برابر آنهاست، و این خود انگیزه پستی در نظر آنان، و افتادن از چشم آنهاست، صفت استشعار را استعاره برای پیوستگی و مباشرت طمع، نسبت به قلب آدمی همانند لباس زیر که مباشر و پیوسته به جسم است. دوم: تن به ذلت داد، آن که گرفتاری خود را ابراز کرد. و این سخن نیز، به منظور برحذر داشتن انسان از شکایت بردن از تهی دستی و گرفتاری اش به نزد مردم است، به وسیله یادآوری تن در دادن به ذلت و خواری که در پی دارد. سوم: در نزد خود بی ارزش است، آن که زبانش را فرمانروای خود ساخته است. این سخن دور کننده انسان از پرحرفی بدون فکر و مراجعه به عقل است، چون این عمل دلیل بر پستی و بی ارزشی انسان در نزد خویشتن است، اما دردنیا پر حرفی گاهی باعث نابودی می‌شود. (این میثم، ۱۳۷۵، ج ۴۰۶/۵) در حکمتی دیگر امام چنین تحذیر می‌نماید: *الْبُخْلُ عَارٌ، وَالْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ، وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطِنَ عَنْ حُجَّتِهِ، وَالْمَقْلُ غَرِيبٌ فِي بَلَدَتِهِ.* (حکمت/۳) بخل ننگ است و ترس نقصان، و درویشی کند کننده زبان زیرک در برهان، و تنگدست بیگانه در دیار خود بر همگان. امام در این حکمت مردم را از بخل و ترس بر حذر داشته و تنگدستی و بینوایی و واماندگی را نکوهش می‌کند. دلیل تحذیر از بخل را مغنیه در راه و روشی می‌داند که بخل برای صاحبش ترسیم می‌کند. در این روش هر گونه همکاری در راه خیر و نیکی و مصالح فردی و جمعی مردود تلقی می‌شود و انسان را به نوعی از قساوت سوق می‌دهد. ترس نیز چنین است انسان ترسو منکر را می‌بیند و چشم از آن می‌پوشد. ندای جهاد در راه خدا می‌شنود و از آن روی بر می‌گرداند و اگر مظلومی به وی شکایتی برد بدو پشت می‌کند و بدین ترتیب، ترس تمامی توان او را می‌گیرد. (مغنیه، ۱۳۸۵، ج ۲۱۵/۴) لذا امام آن صفات را به عنوان ردیلت در نظر گرفته و مردم را از آنها بر حذر می‌دارد.*



در حکمتی از قرار گرفتن در مواضع تهمت چنین بر حذر می‌دارد: مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ، فَلَا يُلْوِمَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ. (حکمت/۱۵۹) آن که خود را در جاهایی که موجب بدگمانی است نهاد، آن را که گمان بد بدو برد سرزنش مکناد. خوبی در شرح این حکمت گوید: لازم است که شخص مسلمان ظاهر خویش را از هر گونه عیب و بدی مصون بدارد چون ظاهر مسلمان دوری از گناه است و دلیل اعتماد بر وی بوده است و سبب حرمت غیبت و عیب گویی می‌باشد؛ لذا سزاوار نیست که خویشتن را در مظان اتهام قرار دهد. (خوبی، ۱۳۸۶، ج ۲۱/۲۴۱) برای همین است که امام از این کار برحذر داشته است.

#### ۶.۲. تحریک الهمه

تحریک همت مخاطب برای تحصیل امری، یکی از اغراض ثانوی خبر می‌باشد که در آن متکلم، همت مخاطب خویش را تحریک می‌کند تا در پی انجام امری باشد. در حکمت‌های نهج البلاغه، همت مخاطب بیشتر برای مسائل اخلاقی و تربیتی و دینی تحریک شده است. به عنوان مثال امام می‌فرماید: **الْعِلْمُ وَرِثَةٌ كَرِيمَةٌ، وَالْأَدَابُ حُلٌّ مُجَدِّدَةٌ، وَالْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ** (حکمت/۵) دانش میراثی است گزین و آداب، زیورهای نوین -جان و تن- و اندیشه آینه روشن. در این حکمت، امام، دانش را میراثی ارزشمند شمرده و علم و آگاهی را فضیلت نفس عاقله و بالاترین کمال دانسته و مورد توجه قرار داده است و آداب پسندیده را زیورهای تازه و کهنگی ناپذیر تعیین کرده است و نیروی فکر را به منزله آینه‌ای صاف به تصویر کشیده است.

امام در حکمتی دیگر می‌فرماید: **طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ، وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ، وَقَفَعَ بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ.** (حکمت/۴۴) خوشا کسی که معاد را به یاد آورد، و برای حساب کار کرد، و به گذران روز قناعت نمود، و از خدا راضی بود. شأن نزول این حکمت به خُتَّاب بن الأرت ارتباط دارد که از نظر امام عاقبت بخیر شد. برای همین امام، ایمان به خدا و عمل به آخرت و خشنودی از پاداش خداوند را یادآور شده و مردم را برای تحصیل این امور مثل خُتَّاب بن الأرت تحریک و تشویق می‌نماید. شاید از این حکمت علاوه بر تحریک همت، ترغیب و تشویق نیز بر داشت شود. باید گفت که هنگام بررسی حکمت‌های نهج البلاغه این موضوع مورد توجه بود که از برخی حکمت‌ها بیش از یک غرض ثانوی قابل برداشت است. یکی از پژوهشگران هنگام بررسی سوال و اغراض ثانوی آن در غزلیات حافظ این موضوع را مطرح کرده است که «همیشه نمی‌توان یک غرض خاص از یک سوال بلاغی



برداشت کرد؛ ممکن است یک سوال حاوی چند غرض ثانوی باشد.» (طاهری، ۱۳۸۷، ص ۸۸) در ادامه بیان می‌کند که برداشت اغراض چندگانه به عواملی چون زمینه و حال و هوای خواندن، آهنگ و طریقه خوانش جمله وابسته است و ممکن است اغراض مختلف و متنوعی به ذهن متبادر شود. (همان، ۸۹) در این حکمت نیز با توجه به سیاق و زمینه کلام چند غرض بلاغی را متصور شد.

## ۷.۲. توجیه و ارشاد به فضائل اعمال

این غرض خبری در راستای تغییر نگرش مخاطب انجام می‌گیرد و اندیشه او را در جهت اهداف مورد نظر به تکاپو و تفکر وا می‌دارد. امام همواره در صدد است پیام اخلاقی و تربیتی خویش را به مخاطب منتقل و او را به فضائل اعمال ارشاد نماید. به عنوان مثال در این حکمت می‌فرماید: *صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ، وَالْبَشَاشَةُ حَيَالَةُ الْمَوَدَّةِ، وَالْإِحْتِمَالُ قَبْرُ الْغُيُوبِ.* (حکمت/۶) سینه خردمند صندوق راز اوست و گشاده رویی دام دوستی و بردباری گور زشتی‌هاست. امام انسان‌ها را به حفظ راز خویش فرا می‌خواند و خردمند را کسی می‌داند که سینه خود را گنجینه راز و نگهبان آن قرار دهد. سپس به گشاده رویی رهنمون می‌سازد و آن را وسیله جلب مردم قرار می‌دهد و در نهایت، تحمل نامالیمات که پوشنده عیب‌هاست. منظور امام، تحمل اذیت دوستان و سایر مردم است که خود فضیلت بزرگی است و از شاخه‌های شجاعت می‌باشد.

در حکمتی دیگر می‌فرماید: *وَالصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ، وَأَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ نُصْبٌ أَعْيُنِهِمْ فِي آجَالِهِمْ.* (حکمت/۷) صدقه دارویی است درمانبخش و کردار بندگان در دنیای آنان پیش دیده‌هاشان بود در آخرت ایشان -هرچه را در این جهان کنند، در آن جهان بینند. ابن میثم در ذیل این حکمت می‌گوید: صدقه دارویی مفید و شفا بخش است. عنوان داروی مفید و شفا بخش را استعاره برای صدقه آورده است، از آن رو که صدقه همانند دارو است، و راز مطلب آن است که صدقه باعث جلب همت‌ها و همسویی دلها بر محبت صدقه دهنده و گرایش به خداوند پاک در برطرف ساختن ناراحتی‌ها از وی به منظور بقای اوست، بنابراین صدقه در این جهت هم چون دارویی شفا بخش است. و اما در آخرت از آن رو که صدقه وسیله‌ای، برای رفع گرفتاریهای اخروی است. (ابن میثم، ۱۳۷۵، ص ۴۱۰/۵) و باز در حکمتی دیگر ارشاد به فضیلت عمل کاملاً هویدا است آنجا که می‌فرماید: *عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْتَهِي، وَمَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ.* (حکمت/۸۷) در شگفتم از آن که نومید است و آمرزش خواستن تواند. از آنجا که طلب آمرزش از روی اخلاص به شهادت قرآن کریم، اساس بخشش است از این رو نومی‌دی با وجود استغفار جای تعجب دارد و فضیلت این عمل به حدی است که کسی که استغفار نماید مورد پذیرش خداوند قرار می‌گیرد.

جملات خبری همیشه در صدد رساندن پیام به مخاطب نیستند، گاهی ممکن است قصد متکلم از بیان جمله‌ای، امر کردن به مخاطب باشد که به دلایل مختلف آن را به شکل جمله خبری بیان می‌کند. گاهی امیر یا حاکم، خود را هم‌شان با مخاطبش نمی‌داند تا مستقیماً به او دستور دهد و گاهی نیز مشاوران امر، مجبورند آنها را غیر مستقیم نصیحت کنند و زمانی نیز حاکم و فرمانروا دستور نوشتن نامه و خطاب به مخاطبش در نامه، دستوری را صادر می‌کند که همه این‌ها در قالب جملات خبری‌ای که غرض ثانوی امر دارند بیان می‌شوند. و چه بسا در مسائل تربیتی از کار برد فعل امر پرهیز شود تا تاثیر آن بر مخاطب بیشتر باشد. امام در حکمتی می‌فرماید: إِذَا كَثُرَتِ الْمَقْدِرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ (حکمت / ۲۴۵) چون توانایی بیفزاید، خواهش کم آید. و در حکمتی دیگر می‌فرماید: أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ، مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ. (حکمت / ۲۴۹) بهترین کارها آن بود که به ناخواه خود را بدان واداری. «اشاره به این‌که، کاری است برخلاف خواسته نفس؛ مثل این‌که می‌خواهد مالی ببخشد و نفس او به سبب علاقه به مال با آن موافق نیست، یا از ارتباط نامشروعی پرهیزد که نفس تمایل به آن دارد و یا قدرت بر انتقام پیدا کرده و نفس تمایل به آن دارد و او از انتقام‌جویی پرهیزد. در تمام این موارد که نفس انسان تمایل به فعل معروف یا ترك منکر ندارد هنگامی که افراد با ایمان در برابر خواسته نفس مقاومت کنند و آن معروف را به جا آورند و آن منکر را ترك کنند، عملی بسیار پرفضیلت انجام داده‌اند، چراکه هم کار خیر انجام شده و هم نفس سرکش تحت ریاضت قرار گرفته و از طغیان آن پیشگیری شده است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ص ۵/۲۶۵) و نیز می‌فرماید: الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ؛ فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ، فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكِمٌ. (حکمت / ۲۵۵) تندخویی گونه‌ای دیوانگی است، چرا که تندخو پشیمان شود و اگر پشیمان نشد دیوانگی او استوار بود. در هر سه حکمت، غرض ثانوی امر در قالب جمله خبری بیان شده است. در حکمت اول امر به توانا بودن، در حکمت دوم امر به مقابله و برخورد با نفس و در حکمت سوم امر به پرهیز از تند خویی و مراقبه و کنترل خشم شده است.

## ۲. ۹. بیان مراتب امور

بسیاری از مواقع هدف متکلم از القای خبر، فایده خبر یا لازم فایده خبر نیست؛ بلکه غرض دیگری را از القای خبر خود دارد که یکی از آنها بیان مراتب امور و اعمال می‌باشد. بدین معنی که می‌خواهد تفاوت مراتب دو یا چند امر را به مخاطب گوش‌زد نماید تا به اهمیت مراتب آنها و انجام هر

کدام در جایگاه خود تاکید نماید. به عنوان مثال در یکی از حکمت‌های نهج البلاغه آمده است: لَا قُرْبَةَ بِالنَّوْافِلِ، إِذَا أَضْرَثَ بِالْفَرَائِضِ. (حکمت/۳۹): اگر مستحبات واجبات را زیان رساند - بنده را به خدا- نزدیک نگرداند. امام یاد آور می‌شود که عدم رعایت جایگاه امور به غرض و هدف اصلی از آن امور ضرر می‌رساند. محمد جواد مغنیه در شرح این حکمت گوید: نافله انجام دادنش ارجح و ترکش جائز است و فریضه انجام دادنش واجب و ترکش حرام است، اگر امکان جمع بین آن دو باشد بهتر است اما کلام امام بیانگر تفاوت در امر است و آن واضح است که اگر جمع بین دو امر ممکن نباشد، فقط انجام یکی واجب است و آن هم چیزی که اولی و أهم است. (مغنیه، ۱۳۸۵، ص ۲۴۱/۴) و در حکمتی دیگر می‌فرماید: النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ؛ عَامِلٌ عَمَلٍ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، قَدْ شَعَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ، يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلُفُهُ الْفَقْرَ وَيَأْتِنُهُ عَلَى نَفْسِهِ، فَيُفْنِي عُمُرَهُ فِي مَنَفَعَةٍ غَيْرِهِ؛ وَعَامِلٌ عَمَلٍ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بَعِيرٌ عَمَلٍ، فَأَحْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعًا وَمَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا، فَأَصْبَحَ وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، لَا يَسْأَلُ اللَّهَ حَاجَةً فَيَمْنَعُهُ. (حکمت/۲۶۹) مردم دنیا در کار دنیا دو گونه‌اند: آن که برای دنیا کار کرد و دنیا او را از آخرتش بازداشت، بر بازمانده‌اش از درویشی ترسان است و خود از دنیا بر خویشتن در امان. پس زندگانی خود را در سود دیگری دربازد.

و آن که در دنیا برای پس از دنیا کار کند، پس بی آنکه کار کند بهره‌وی را از دنیا بسوی او تازد، و هر دو نصیب را فراهم کرده و هر دو جهان را به دست آورده. چنین کس را نزد خدا آبروست و هر چه از خدا خواهد از آن اوست. امام در این حکمت تقسیم بندی دوگانه آموزنده‌ای درباره مردم دنیا دارد. و مراتب اعمال آنها را بیان می‌کند. گروه اول برای دنیا فکر می‌کند و تلاش می‌کند ثروتی بیندوزد و آینده فرزندان را تأمین کند تا فقر، گریبانشان را نگیرد. این گروه در مقام مذمت هستند چون عمر خود را در راه سودی صرف کرده‌اند که عاید دیگران می‌شود. دسته دوم در مقام ستایش هستند. آنها کسانی هستند که روزی‌شان در لوح محفوظ برای‌شان مقدر شده است. آنها به مقدار ضرورت از اعمال دنیا انجام می‌دهند. در حقیقت عمل آنها برای دنیا نیست؛ بلکه برای آخرت است و بدین ترتیب هم از دنیا بهرمنند می‌شوند و هم از آخرت. این چنین امام تفاوت مراتب بین آنها را بیان می‌کند.

## ۱۰.۲. توبیخ

گاهی مخاطب به خاطر رفتار، عملکرد، طرز تفکر و بینش خود از سوی متکلم مورد بازخواست قرار می‌گیرد. این امر می‌تواند برای مخاطب خاص یا مخاطب عام باشد. بنابراین غرضی که متکلم به



کار می‌برد توییح خواهد بود تا بدین ترتیب مخاطب متوجه عملکرد خود باشد. امام در یکی از حکمت‌های نهج البلاغه چنین می‌فرماید: *خَذَلُوا الْحَقَّ، وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ*. (حکمت/۱۸) حق را خوار کردند و باطل را یار نشدند. مکارم شیرازی می‌گوید این حکمت درباره بعضی افراد سرشناس از مسلمانان است که در جنگ جمل و صفین با امام علیه السلام همراهی نکردند و به دشمنان او نیز نپیوستند، بلکه بی طرف ماندند و به عذرهای واهی متوسل شدند. از آنجا که آنها به یاری حق بر نخاستند و بر اساس فرمان امام عمل نکردند در خور هر گونه سرزنش و ملامتند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ص ۵/۵۳) در حکمتی دیگر برخی از دانشمندان را چنین نکوهش می‌کند: *رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَ عَلِمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ*. (حکمت/۱۰۷) بسا دانشمند که نادانی وی او را از پای در آورد و دانش او با او بود او را سودی نکرد. مقصود امام، دانشمندی است که از علوم بی فایده مانند جادو و تردستی، بلکه همانند علم نحو و دیگر علوم عقلی بهره مندند و از قوانین اسلام ناآگاه، و از روی جهل فتوا دهند و یا از حدود الهی تجاوز کنند و مرتکب گناهی شوند، و در نتیجه این علم باعث هلاکت آنان در دنیا و آخرت گردد، و یا آن علمی که در آخرت سودی ندارد و باعث ترك علم مهمتری می شود پس علاوه بر آن که سودی ندارد و آن دانستنیها او را نجات نمی‌بخشد بلکه باعث هلاکت وی در آخرت می‌گردد. (ابن میثم، ۱۳۷۵، ج ۵/۵۰۰) و نیز می‌فرماید: *وَتَبِعَ جِنَازَةَ فَسَمِعَ رَجُلًا يَضْحَكُ، فَقَالَ: كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَيَّ غَيْرِنَا كُتِبَ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَيَّ غَيْرِنَا وَجِبَ، وَكَأَنَّ الَّذِي تَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفْرًا عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ، نُبَوِّئُهُمْ أَجْدَانَهُمْ وَنَأْكُلُ تَرَاتُهُمْ كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ، ثُمَّ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظٍ وَوَاعِظَةٍ وَرُؤْمِينَا بِكُلِّ فَادِحٍ وَجَائِحَةٍ*. (حکمت/۱۲۲) و در پی جنازه‌ای می‌رفت، شنید مردی می‌خندد فرمود: گویا مرگ را در دنیا بر جز ما نوشته‌اند، و گویا حق را در آن بر عهده جز ما هسته‌اند، و گویی آنچه از مردگان می‌بینیم مسافرانند که به زودی نزد ما باز می‌آیند، و آنان را در گورهایشان جای می‌دهیم و میراثشان را می‌خوریم، پنداری ما از پس آنان جاودان به سر می‌بریم. سپس پند هر پند و پند دهنده را فراموش می‌کنیم و نشانه قهر بلا و آفت می‌شویم. به یقین خندیدن کسی در تشییع جنازه آن هم با صدای بلند که به گوش مولا علیه السلام برسد نشانه نهایت غفلت و بی‌خبری از سرنوشت خویش و مسئولیت‌هایی است که در این جهان دارد. به همین دلیل این بزرگ معلم اخلاق و بیدار کننده غافلان و بی‌خبران با سه تشبیه به آن شخص و امثال او هشدار دارد: تشبیه اول: کار



تو مثل این است که گمان می‌کنی مرگ مال دیگران است و تو حیات جاویدان داری. روزی جنازه تو را نیز بر می‌دارند و تشییع کنندگان تو را به سوی آرامگاه ابدی ات می‌برند. آیا دوست داری آن روز دوستانت در تشییع جنازه تو بخندند؟

دوم: آیا «حق» - به معنای وظایف واجب و مسئولیت‌های الهی و وجدانی - مخصوص دیگران است و تو مستثنا هستی و یا این که تمام حقوق واجبه را ادا کرده‌ای و الان خوشحالی و می‌خندی؟ سوم: آیا گمان می‌بری تشییع جنازه مانند بدرقه مسافرانی است که به زودی به سوی تو باز می‌گردند؟ گرچه چند روزی رنج فراق را تحمل می‌کنی ولی به هنگام بازگشت شادی زائد الوصفی جای آن را پر می‌کند؟ در حالی که سفر مرگ، سفری است که هرگز بازگشتی در آن نبوده و نخواهد بود و رنج فراق و جدایی از عزیزان از دست رفته جاویدان است. با این حال چه جای خندیدن است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۶۳/۵) این غرض از اغراض ثانوی خبر که در برگزیده توییح و نکوهش است، با توجه به جنبه اخلاقی - اجتماعی نهج البلاغه، در حکمت‌ها از بسامد فراوانی برخوردار است.

## ۱۱.۲. بشارت

این غرض گاهی برای عادی جلوه دادن اوضاع و شرایط به کار می‌رود. در بررسی جملات خبری حکمت‌های نهج البلاغه جملاتی را در می‌یابیم که امام با بیان آن، از وقوع حادثه‌ای خبر می‌دهد که خوشایند مخاطب است و این نیز یکی دیگر از کاربردهای این غرض است. به عنوان مثال امام می‌فرماید: لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى، وَكَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَّلُ. (حکمت/۹۵) هیچ کاری با تقوی اندک نیست و چگونه اندک بود آنچه پذیرفتنی است. امام، به اندک نبودن آن عملی که توأم با تقوای الهی است حکم کرده است تا بدین وسیله بشارت دهد که جبران گناهان با از بین بردن آنها و شتافتن به کارهای نیک مستلزم داشتن تقواست و این کار کوچکی نیست از آن رو که نزد خدا پذیرفته است و آنچه نزد خدا قبول افتد مستلزم اجر فراوانی است.

در حکمتی دیگر می‌فرماید: وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ الْأَعْيَادِ: إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبِلَ اللَّهَ صِيَامَهُ وَشَكَرَ قِيَامَهُ؛ وَكُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهَ فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ. (حکمت/۴۲۸) و در یکی از عیدها فرمود: این عید کسی است که خدا روزه‌اش را پذیرفته و نماز وی را سپاس گفته و هر روز که خدا را در آن نافرمانی نکنند روز عید است. ابن میثم در ذیل این حکمت گوید: هدف از این سخن، جلب مردم به عبادت و اطاعت

خدا و در هم شکستن نفوس است از خرسند بودن بدانچه که خدای را در آن سهمی نباشد. چه از نظر زمان، یا مکان و یا جز اینها باشد. و چون عید عبارت از روزی است که مردم در آن روز شاد و مسرورند، پس هر روزی که در آن روز معصیت خدا نشود، آن روز شایسته تر به شادمانی است و در عرف اولیای خدا و طالبان نعمتهای او، آن روز عید نامیده می شود. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵، ج ۵/۷۵۹)

## ۱۲.۲. توصیف و تمجید

غرض توصیف و تمجید در برخی از حکمت‌های نهج البلاغه با غرض برانگیختن مخاطب بر انجام کاری توأم به کار رفته است. این حکمت از نهج البلاغه از آن جمله است: **مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ، إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ.** (حکمت/۲۴) از کفاره گناهان بزرگ، فریاد خواه را به فریاد رسیدن است، و غمگین را آسایش بخشیدن. امام در این حکمت دو رفتار، فریاد رسی بیچاره و مظلوم و تسلی دادن انسان غمگین را مورد تمجید و ستایش قرار می دهد و این اعمال و رفتار را از کفاره گناهان بزرگ می شمارد. از آن رو که آنها فضیلت‌های بزرگی هستند که فضیلت‌هایی همچون شفقت، عدالت، سخاوت، مروت و مانند آنها را در پی دارند و بدیهی است که وجود این خصلت‌ها در آدمی باعث محو گناهان و از بین رفتن خصلت‌های بدی می گردند که از آنها به بدی‌ها و گناهان تعبیر می شود. وقتی که این فضیلت‌ها مورد تایید پیشوای جامعه باشد در پیروان او نیز برانگیختن در جهت کسب آنها ایجاد خواهد شد.

در حکمتی دیگر در تمجید یکی از یارانش می فرماید: **يَرْحَمُ اللَّهُ خَبَابَ بِنِ الْأَرْثِ، فَلَقَدْ أَسْلَمَ رَاغِبًا، وَهَاجَرَ طَائِعًا، وَقَنَعَ بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ، وَعَاشَ مُجَاهِدًا.** (حکمت/۴۳) خدا بیامرزاد خباب پسر اُرت را. به رغبت اسلام آورد و از روی فرمانبرداری هجرت کرد و به گذران روز قناعت، و از خدا راضی بود و مجاهد زندگی نمود. امام در این حکمت از خباب الأرت، یکی از مجاهدان اسلام و از مسلمانان راستین تعریف و تمجید می کند و اوصافی را بیان می کند که باعث انگیزش دیگران شده و الگویی برای آنها باشد. برخی از آن اوصاف عبارتند از: اسلام آوردن از روی میل و رغبت، مهاجرت علاقمندانه با پیامبر ﷺ و هجرت از روی میل و رغبت، و جهاد در کنار پیامبر اسلام ﷺ و امام علی علیه السلام. این حکمت از جمله حکمت‌هایی است که به تناسب تفسیر، اغراض خبری متعددی از آن استنباط می شود.



### ۳. نتایج بحث

حکمت‌های نهج‌البلاغه یک سری گزاره‌های اخلاقی - تربیتی و اجتماعی هستند که برخی از آنها مبتنی بر خبر است. در میان خبرهای این حکمت‌ها به اغراض ثانوی و مجازی نیز بر می‌خوریم. خبرهایی که باید آنها را خبر بلاغی و ادبی بخوانیم. این متن هر چند که متعلق به قرن‌ها پیش است، اما رهنمودها و آموزه‌های آن برای مسلمانان و هر انسان روشن‌بین دیگر می‌تواند سرمشق باشد. امام مخاطب خویش را مورد توجه قرار می‌دهد و سعی در انتقال پیام خویش از طرق مختلف دارد. ایشان گاهی معنای تشویق و ترغیب را مد نظر دارد و مخاطب را برای اعمال و رفتار خوب ترغیب می‌کند و گاهی از رفتار زشت و ناپسند نهی می‌کند. زمانی همگان را به سلوک شایسته فرا می‌خواند و نیز اوقاتی پیش می‌آید که به برخی چیزها اظهار فخر نماید. امام انسان‌ها را هشدار می‌دهد و از انجام کارهای دردسر ساز و منکر برحذر می‌دارد و چه بسا همت‌ها را برای تحصیل امری مطلوب تحریک نماید. از نظر امام، اعمال، مراتب و جایگاه متفاوتی دارند، بنابراین امام این تفاوت مراتب را در کلام خویش یادآور می‌شود و طبیعی است آنجا که نیاز به توییح هست به خاطر رفتار برخی انسان‌ها، آنها را توییح نماید و بر عکس، کسانی را مورد ستایش و تمجید قرار دهد تا سرمشق دیگران باشند. همه اینها از طریق خبر و اغراض ثانوی آن اتفاق می‌افتد.



## منابع

۱. ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ش، ترجمه شرح نهج البلاغه ابن میثم، ترجمه محمد صادق عارف، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۲. تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۰۹ق، مختصر المعانی. قم: انتشارات سیدالشهدا.
۳. الخطیب، عبدالکریم، ۱۹۶۴م، إعجاز القرآن، مصر: دار الفكر العربی.
۴. خوئی، حبیب‌الله، ۱۳۸۶ش، منهج البراعه فی شرح نهج البلاغه، قم: مکتبه الاسلامیه.
۵. دلشاد تهرانی، مصطفی، ۱۳۸۵ش، ماه مهر پرور: تربیت در نهج البلاغه، تهران: دریا.
۶. رجایی، محمدخلیل، ۱۳۷۲ش، معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع، شیراز: دانشگاه شیراز.
۷. السکاکی، ابی‌یعقوب، ۱۹۸۷م، مفتاح العلوم، تعلیق نعیم زرزور، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۸. سیف، علی‌اکبر، ۱۳۸۳ش، روانشناسی پرورشی، تهران: آگاه.
۹. شمیسا، سیروس، ۱۳۷۳ش، معانی، تهران: نشر مینو.
۱۰. صالح السامرائی، فاضل، ۱۹۸۷م، معانی النحو، الموصل: مطبعه التعليم العالی فی الموصل.
۱۱. المبرد، ابوالعباس، ۱۹۹۴م، المقتضب، تحقیق محمد عبدالخالق عضیمه، القاهره: الاوقاف المصریه.
۱۲. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۱ش، سیری در نهج البلاغه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۳. مغنیه، محمد جواد، ۱۳۸۵ش، فی ظلال نهج البلاغه، قم: دار الکتب الاسلامی (الاسلامیه).
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۹ش، شرح نهج البلاغه، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب.
۱۵. الهاشمی، احمد، ۱۴۱۳ق، جواهر البلاغه، مکتب الاعلام الاسلامی.
۱۶. همایی، جلال‌الدین، ۱۳۷۴ش، معانی و بیان، تهران: هما.

## مقالات

۱۷. طاهری، حمید، ۱۳۸۷ش، «سوال و اغراض ثانوی آن در غزلیات حافظ»، فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء. شماره ۶۸ و ۶۹. صص ۸۷-۱۱۸.
۱۸. مردانی، علی‌اکبر، ۱۳۹۰ش، «جایگاه تشویق و تنبیه در مدیریت علوی با تاکید بر نهج البلاغه». مجله پژوهش‌های نهج البلاغه، شماره ۳۱. صص ۱۵۳-۱۷۲.